

دو ماهنامه فرهنگ و ادبیات عامه
سال ۵، شماره ۱۷، آذر و دی ۱۳۹۶

چند روایت از شهریارنامه در ادبیات عامیانه ایران

رضا غفوری^{۱*}

(تاریخ دریافت: ۹۵/۱/۲۵، تاریخ پذیرش: ۹۶/۷/۱۹)

چکیده

شهریارنامه یکی از منظومه‌های پهلوانی پس از شاهنامه با درونمایه جنگ‌های خویشاوندی است. در این منظومه، شهریار پس از ستیزی که با سام فرامرز می‌کند، به حالت قهر از سیستان خارج می‌شود و به هندوستان می‌رود و در آنجا پس از نشاندادن هنرنمایی‌های خود، دوباره به ایران بازمی‌گردد و با خویشان خود روبرو می‌شود. در شهریارنامه گذشته از شهریار حوادث متعدد دیگری برای افراد خاندان رستم رخ می‌دهد. همه دستنویس‌های شناخته‌شده شهریارنامه ناقص‌اند و آنچه تاکنون از این اثر انتشار یافته کمتر از یک‌سوم همه این منظومه است. متأسفانه در همه طومارهای نقالی شاهنامه - که تاکنون انتشار یافته - و نیز در مجموعه روایات فردوسی‌نامه، روایت مستقلی از پهلوانی‌های شهریار نیامده است و آنچه در این منابع درباره این پهلوان به دست ما رسیده منحصر به چند روایت کوتاه است. با بررسی نسخه نویافته‌ای از این منظومه می‌توان برخی روایات شهریارنامه را در کهن‌ترین طومار شاهنامه مشاهده کرد، با این تفاوت که نام برخی از قهرمانان روایت آن دگرگون شده است. در این مقاله نخست چکیده روایات شهریارنامه را برپایه دستنویس نویافته می‌آوریم، سپس بازتاب روایات این منظومه را در ادبیات عامیانه ایران بررسی می‌کنیم.

واژه‌های کلیدی: شهریار، شهریارنامه، کهن‌ترین طومار شاهنامه، ادبیات عامیانه.

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه حضرت نرجس (س) رفسنجان (نویسنده مسئول).

* Reza_ghafouri1360@yahoo.com

۱. مقدمه

شهریارنامه از منظومه‌های مفصل پهلوانی به زبان فارسی که به تقلید از شاهنامه فردوسی سروده شده است و موضوع آن گزارش دلاوری‌های شهریار، پسر بربزو در هند، ایران و مازندران است. از این منظومه تاکنون چهار نسخه شناخته شده است: الف) نسخه کتابخانه بانکیپور به شماره ۱۷۹۸؛ ب) نسخه کتابخانه ملی با شماره ۲۴۷۵۰۷؛ ج) نسخه مؤسسه خاورشناسی تاجیکستان معروف به دستنویس «چایکین» به شماره ۳۲۵ Acad.II؛ د) نسخه کتابخانه بریتانیا به شماره Add.24095 همه این چهار نسخه ناقص هستند.

نخستین بار چارلز ریو^۱ (۱۸۸۱: ۵۴۲/۳)، برپایه بیتی از نسخه بریتانیا، گوینده شهریارنامه را سراج الدین عثمان بن محمد مختاری غزنوی، شاعر بزرگ قرن پنجم و ششم، معرفی کرد. آن بیت بدین شرح است:

چو مختاری آن بارور(متن: باور) داستان به نام تو گفت ای شه راستان
(مختاری، بی‌تا: گ ۳۱)

از آنجاکه ژول مول (۱۳۴۵: ۳۴-۵۳)، چند سالی پیش از پژوهش ریو، کار تصحیح شاهنامه را به پایان رسانده بود، در دیباچه کتاب خود، هنگام معرفی و بررسی حماسه‌های پهلوانی پس از شاهنامه، نامی از شهریارنامه نمی‌برد. ظاهراً مول در آن زمان، نامی از این منظومه نشینید و یا به نسخه‌های آن دسترسی نداشته بود. پس از ریو، شماری از پژوهشگران غربی به تقلید از او، شهریارنامه را به عثمان مختاری نسبت دادند (نولدک، ۱۳۸۴؛ ۲۳۶؛ ریپکا، ۱۳۸۳؛ ۳۲۱/۱؛ ۲۵۳۶؛ ۵۷). در ایران هم این گفته ریو به بسیاری از کتاب‌ها و مدخل‌های دانشنامه‌ها وارد شد (صفا، ۱۳۵۴: ۳۱؛ خانلری، ۱۳۴۸: ۳۰۸؛ مصاحب، ۱۳۸۱: ۱۵۱۵/۲). روزگاری چند از انتساب شهریارنامه به عثمان مختاری نگذشته بود که عبدالحق‌تدر^۲ در فهرست خود، این منظومه را به فرخی سیستانی نسبت داد و مبنای گفته او، برخی ابیات نسخه بانکیپور است که از شاعری به نام فرخی و مهدوی محمودنام می‌برد، مانند بیت:

سر و تاج محمود بادا بلند کزو فرخی شد به تن ارجمند
(عبدالحق‌تدر، ۱۹۳۲: ۷۷)

گفتنی است در آغاز نسخه اخیر، پادشاهی گمنام بهنام عباس نیز مدح شده است که عبدالحق‌الحق حدس می‌زند فرد گمنامی که به این پادشاه ارادت داشته، احتمالاً نام محمود را به عباس تغییر داده است (یوسفی، ۱۳۷۳: ۸۰ پاورق). فرضیه انتساب شهریارنامه به فرخی سیستانی تنها میان دو خاورشناس، ریپکا^۳ و میلوش برسکی^۴، با قید احتمال و تردید پذیرفته شد (ریپکا، ۱۳۸۳: ۳۲۱، ۳۰۷/۱: ۳۳۰).

در رد انتساب شهریارنامه به فرخی سیستانی گذشته از اختلاف ویژگی‌های سبکی شهریارنامه و دیوان فرخی، می‌توان مواردی چند برشمرد: (الف) در سراسر دیوان فرخی نه تنها یکبار به این منظومه اشاره‌ای نشده، بلکه از قهرمان آن شهریار هم نامی برده نشده است؛ حال آنکه از شماری پهلوانان شاهنامه یاد شده است؛ (ب) در مجلل التواریخ (۱۳۸۳: ۲) به شماری از منظومه‌های پهلوانی پس از شاهنامه اشاره می‌شود؛ اما از شهریارنامه نشانی نیست؛ (ج) در چهارمقاله که برای نخستین‌بار شرح احوال فرخی می‌آید (نظمی عروضی، ۱۳۷۴: ۶۸-۵۸) هیچ اشاره‌ای به این منظومه نمی‌شود و در دیگر تذکرۀ شاعران فارسی‌زبان نیز، نکته‌ای درباره انتساب شهریارنامه به فرخی نیامده است؛ (د) برپایه ابیات نسخه کتابخانه ملی، گویندۀ شهریارنامه شیعه‌مذهب است حال آنکه فرخی سیستانی اهل تسنن بود.

همایی نخستین کسی بود که هنگام انتشار دیوان عثمان مختاری، در انتساب شهریارنامه به این شاعر تردید کرد و از همان ۹۲۵ بیت شهریارنامه که در اختیار داشت، شماری از عیوب ادبی را برشمرد و یادآور شد که این ایرادهای فنی از زبان ادبی و رسای عثمان مختاری به دور است (عثمان مختاری، ۱۳۹۲: ۷۸۹-۷۹۵). همایی پس از دسترسی به نسخه چایکین و بررسی دقیق‌تر شهریارنامه، انتساب این منظومه را به عثمان مختاری، با اطمینان خاطر بیشتری مردود دانست. مهم‌ترین دلایل همایی، یکی عدم سازگاری حوادث دوران پادشاهی علاءالدوله مسعود بن ابراهیم غزنوی با سرگذشت عثمان مختاری و بی‌مهری این پادشاه نسبت به آن شاعر بود و دیگر وجود ابیات سست و سرشار از ایرادهای لفظی و معنوی و نیز شماری واژه‌ها و ترکیب‌های شهریارنامه است که در نظم و نثر دوره مختاری متداول نبود (همایی، ۱۳۶۱: ۳۷۶-۳۷۱). پس از همایی نیز، یکی از پژوهشگران به بررسی زبان عامیانه شهریارنامه پرداخت و

این منظومه را به دوره صفویه و حتی ادوار پس از آن نیز نسبت داد (امیدسالار، ۱۳۸۱: ۴۵۴-۴۵۵؛ همو، ۱۳۹۶: ۱۳). با وجود این، هم در مقدمه بیگدلی بر کتاب *شهریارنامه* (۱۳۷۷: هشت-ده) و هم در شماری پژوهش‌های ادبی بدون توجه به دلایل استوار همایی، *شهریارنامه* را همچنان به عثمان مختاری نسبت داده‌اند (ر.ک: ظاهری مبارکه، ۱۳۷۰: ۵۴؛ رزمجو، ۱۳۸۱: ۱/۱۳۴-۱۳۶؛ آتشین جان، ۱۳۷۸: ۵۹۷/۳؛ ریاحی، ۱۳۸۷: ۱۴۴، ۱۶۶؛ ۳۳۹؛ فردوسی، ۱۳۹۴: ۱/پیش‌گفتار، بیست و سه؛ هرناندی اصفهانی، ۱۳۹۵: ۲۴ مقدمه).

نکته بحث‌برانگیز درباره *شهریارنامه*، اختلاف گویندگان و ممدوحان آنان در نسخه‌های موجود است. برپایه حدس خالقی مطلق، *شهریارنامه* دو سراینده متفاوت و دو تحریر گوناگون دارد: یکی نگارشی کوتاه که در زمان فرمانروایی مسعود بن ابراهیم سروده شده و سراینده آن به احتمال بسیار، عثمان مختاری است. دیگری تحریری بلند، سروده شاعری فرخی نام است که آن را به دو پادشاه، احتمالاً پدر و پسر، به نام‌های محمود و عباس تقدیم کرده است (خالقی مطلق، ۱۳۹۵: ۲۳-۲۴). فرانسو دوبلو^۵ (۱۹۹۸: ۴۷۶/۴) نیز پس از معرفی سه نسخه *شهریارنامه*، ۸۷۱ بیت نسخه بریتانیا را سروده مختاری می‌داند و ابیات دو نسخه بانکیپور و چایکین را سروده ادوار دیگری دانسته است. برپایه این فرضیه، برخی پژوهشگران هم *شهریارنامه* را در شمار منظومه‌های دارای دو بخش کهن و نوسروده دانسته‌اند (نک: آیدنلو، ۱۳۸۸: ۳۳).

نظریه انتساب *شهریارنامه* به عثمان مختاری بی‌پایه است و گذشته از دلایل همایی در رد این انتساب، می‌توان به دلایلی دیگر مانند مذهب تشیع شاعر، وجود زبان شعری عامیانه، برخی مضامین داستان‌های عامیانه، شیوه روایت داستان به سبک نقalan، آمدن ساقی‌نامه در یک متن پهلوانی و آمدن برخی واژه‌ها و ترکیبات مختص منظومه‌های پهلوانی دوره صفویه اشاره کرد و می‌توان گفت *شهریارنامه* نیز به احتمال بسیار متعلق به دوره صفویه است (مختاری، بی‌تا: ۳۵-۲۴؛ اما وجود چند اختلاف عمده در نسخه بانکیپور با دیگر نسخ *شهریارنامه* مانند مدت زمان سرایش این منظومه، اختلاف در نام ممدوحان و وجود ابیات افروده بسیار و تفاوت در برخی روایات، همگی بیانگر وجود دو روایت متفاوت کوتاه و بلند از *شهریارنامه* است. برپایه دو نسخه کتابخانه بریتانیا و کتابخانه ملی، می‌توان گفت گوینده روایت کوتاه‌تر *شهریارنامه*، فردی گمنام به نام مختاری است که این منظومه را برای پادشاهی مسعود بنام سروده است. ظاهراً چندی

پس از سرایش روایت کوتاه، شاعری فرنخی نام که هویت او نیز بر ما آشکار نیست، ابیاتی بر شهریارنامه سروده مختاری افزوده و احتمالاً برخی داستان‌ها را هم تغییر داده است و آنچه را حاصل شده، به دو پادشاه به نام‌های محمود و عباس تقدیم کرده است. نظیر این گونه الگوبرداری و احياناً انتحال‌ها را در برخی از منظومه‌های پهلوانی دیگر مانند بیژن‌نامه عطایی و سام‌نامه از شاعری به نام خواجهو -که بیشتر در دوره صفویه سروده شده‌اند- می‌بینیم.

۲. پیشینهٔ پژوهش

اگرچه پژوهش‌هایی در معرفی شهریارنامه، گوینده آن و همچنین بررسی برخی ویژگی‌های سبکی این منظومه، صورت گرفته است و ما در بخش پیشین بدان اشاره کردیم؛ اما بهدلیل ناقص‌بودن بخش‌های مهمی از این منظومه و عدم آشنایی پژوهشگران با روایات آن، تاکنون پژوهش مستقلی درباره تاثیر روایات شهریارنامه در ادب عامه ایران نشده است و تنها در مقدمه کتاب طومار نقالی شاهنامه، مصحح دانشور به برخی روایات این طومار که برگرفته از شهریارنامه است با حدس و گمان اشاره شده است. به این نکته در دنباله مقاله اشاره خواهیم کرد.

۳. چکیدهٔ منظومهٔ شهریارنامه بر پایهٔ نسخهٔ کتابخانهٔ ملی

آنچه تاکنون بیشتر پژوهشگران دربارهٔ مجموعه روایات شهریارنامه نوشته‌اند، بنابر نسخهٔ چایکین است. این نسخه آغاز، میانه و انجام داستان شهریار را ندارد (امیدسالار، ۱۳۹۱: ۳۳۳-۳۳۵)؛ اما خوب‌بختانه نسخهٔ کتابخانهٔ ملی کامل‌تر است و شرح روایات چنین است:

روزی میان شهریار پسر برباز با سام فرامرز، مرافعه‌ای در نججیرگاه روی می‌دهد و سام، شهریار را بی‌پدر می‌خواند. شهریار ماجرا را برای مادرش تعریف می‌کند. مادر نزد زال می‌رود و از سام شکایت می‌کند؛ اما زال کاری از پیش نمی‌برد. شهریار از زال رنجیده می‌شود و به هندوستان می‌رود. شهریار در آنجا به هنرمنایی‌ها می‌پردازد و با دختر ارژنگ‌شاه ازدواج می‌کند. سپس نبردهایی با هیتال‌شاه دشمن خاندان ارژنگ

می‌کند و با دختر او، فرانک، آشنا می‌شود؛ اما درنهایت با دلارام دختر جمهور ازدواج می‌کند. دلارام به دست مضراب دیو ربوده می‌شود و شهریار برای رهایی او، از نه بیشه می‌گذرد و پس از رهایی او، به هند بازمی‌گردد و این بار با فرامرز نبرد می‌کند و در نهایت به هویت او پی‌می‌برد.

انکیس، شاه خاور، از لهراسب می‌خواهد پهلوانی به سرزمین او بفرستد تا شر پتیارهای به نام ابلیس دیو را از او دور سازد. لهراسب رستم را مأمور این کار می‌کند و با رفتن رستم، ارجاسب به همراه ارهنگ دیو، به ایران می‌تازد و طی جنگ‌هایی که روی می‌دهد، ایرانیان شکست می‌خورند. زال به ناچار نامه‌ای برای فرامرز می‌نویسد و از او می‌خواهد با شهریار به ایران بازگردد و اگر شهریار هم با او نیاید، اهمیتی ندارد؛ زیرا شهریار از مادری تورانی است و چندان به ایران دلبسته نیست. نامه زال به طور ناگهانی به دست شهریار می‌رسد و دویاره از دست نیای خود دلگیر می‌شود و تصمیم می‌گیرد که از راه چین به توران و از آنجا به ایران بیاید و هنرنمایی خود را نشان دهد.

شهریار پیروزی‌هایی در چین به دست می‌آورد و از آنجا روانه توران می‌شود. در این هنگام در ایران، در رویارویی فرامرز و ارجاسب، فرامرز به دست آبر جادویی ربوده می‌شود. از طرفی ارجاسب هم آگاه می‌شود که کشورش در معرض خطر است و ناگزیر می‌شود بدان‌جا باز گردد. شهریار ارجاسب را شکست می‌دهد و به ایران می‌آید و پهلوانان ایران را به بند می‌کشد و با زال روبرو می‌شود. از این پس، سخن از رفتن رستم به خاورزمین و نبرد با ابلیس به میان می‌آید که در دنباله گفتار بدان می‌پردازیم.

rstم پس از بازگشت به ایران، با شهریار نبرد می‌کند؛ اما دیری نمی‌پاید که ارزنگ شاه هویت شهریار را آشکار می‌سازد و سرانجام پهلوان جوان، پس از آشتی با خانواده خود، به سپاه ایران می‌پیوندد. در این هنگام دو مشکل بزرگ برای لهراسب پیش می‌آید: نخست آمدن فرستاده سلیمان و درخواست کردن تخت کی خسرو، درفش کاویانی و چهار زیباروی حرم‌سرا که از کی خسرو به یادگار مانده‌اند. دوم، شورش سرخه دیو فرزند شبرنگ و پیوستن او به اردوان، شاه مازندران.

شهریار با شنیدن این خبر، داطلب نبرد با سرخه می‌شود. سرانجام پس از پیروزی ایرانیان بر سپاه مازندران و گرفتارشدن سرخه به دست شهریار، زال نیز داطلب رفتن

به دربار سلیمان می‌شود تا با پیامبر خدا به گفت و گو بپردازد و او را از نبرد با ایرانیان باز دارد (شهریارنامه، بی‌تا: ۱۱الف- ۲۷۵ ب). نسخه کتابخانه ملی در اینجا به پایان می‌رسد. بر پایه نسخه بریتانیا، زال نیز به دربار سلیمان^(ع) می‌رود تا با پیامبر خدا به گفت و گو بپردازد. در آنجا از او به‌گرمی استقبال می‌شود و در پرسش و آزمونی هم که از او می‌شود، سربلند بیرون می‌آید (عثمان‌مختاری، ۱۳۹۲: ۸۲۹- ۸۳۱). نسخه‌های روایت نخست شهریارنامه در اینجا ناقص هستند و تنها برپایه روایت دوم این منظومه می‌دانیم که فرانک به‌دلیل کینه‌ای که از شهریار در دل داشت به او زهر می‌خوراند و درنهایت آن زن فریبکار نیز به دست رستم از بین می‌رود.

۴. بخشی از روایات شهریارنامه در کهن‌ترین طومار شاهنامه

در طومارهای نقالی‌ای که تاکنون منتشر شده‌اند، مطلب چندانی درباره نبردهای شهریار، پسر بزرگ، نیامده است. برپایه یکی از روایات، پس از ازدواج بزرگ با مهرسیمین عذار، دختر گرسیوز، نطفه شهریار کوهزاد بسته می‌شود (طومار کهن شاهنامه، ۱۳۹۰: ۸۷۵). برپایه روایت هفت‌لشکر شهریار به همراه خاندانش به یاری آذربزین می‌آید. هنگامی که پهلوانی به نام سقلاب عاد، به میدان نبرد پهلوانان سیستان می‌آید، تمور اسب خود را بر می‌انگیزد. شهریار مانع او می‌شود و می‌خواهد خود به نبرد سقلاب رود؛ اما تمور مانع او می‌شود و خود به نبرد سقلاب می‌رود و درنهایت زخمی کاری از دست او بر می‌دارد. تمور هنگام مرگ، به شهریار و فرزندان خود وصیت می‌کند به آذربزین خدمت کنند. پس از مرگ او، بزرگی رهسپار نبرد سقلاب می‌شود. شهریار مانع رفتن او می‌شود و از او اجازه می‌خواهد تا خود به نبرد سقلاب رود؛ اما بزرگی نمی‌پذیرد و به نبرد سقلاب می‌رود و او را از پای درمی‌آورد. در این طومار دیگر سخنی از شهریار نیست تا اینکه در اواخر داستان چنین آمده که پس از آشتی بزرگ و بهمن، پهلوانان سیستان- که یکی از آنان شهریار است- نزد جاماسب می‌آیند و او مجلس شاه را به روی دلیران سیستان می‌آراید (هفت‌لشکر، ۵۶۹- ۵۶۴). در دو روایت اخیر، شهریار فرزند بروز است؛ اما در یک روایت، شهریار پسر تمور و نوه بزرگ خوانده شده است که به همراه پدر و برادرش تورک، به یاری بزرگی می‌آید و با سپاهیان بهمن جنگ می‌کند.

پس از پیروزی پهلوانان سیستان، تیمور، شهریار و تورک را پیش برزین می‌گذارد و خود به نزد زال می‌رود (طومار نقالی شاهنامه، ۹۰۰-۹۰۱). در دستنویسی از هفت لشکر به زبان کردی هم روایاتی از نبرد رستم با ابليس دیو آمده است (اکبری مفاخر، ۴۹۷-۴۹۹).

آنچه ذکر شد، مجموعه روایاتی است که در طومارهای شاهنامه درباره شهریار آمده است و از هیچ یک از آنان، در شهریارنامه نشانی نیست؛ اما در کهن‌ترین طومار نقالی مورخ ۱۱۳۵ق، روایاتی آمده است که شامل چند بخش عمده شهریارنامه است، بدون آنکه نامی از شهریار برده شود. این روایات به شرح ذیل است:

۱-۴. رفتن رستم به خاور و ریودهشدن فرامرز از میدان نبرد

انکیس، پادشاه خاور، پیکی به دربار لهراسب می‌فرستد و از او می‌خواهد شر پتیاره‌ای به نام ابليس دیو را از او دور سازد؛ لهراسب رستم را مأمور این کار خطیر می‌کند (شهریارنامه، ۱۳۷۷: ۱۰۷-۱۱۴). در نبرد میان زابلیان و تورانیان، فرامرز هم به‌طور ناگهانی غیب می‌شود. داستان چنین است که تسلیم، پادشاه زرنگ، از دیوی مضراب‌نام که دل باخته دخترش بود، به ستوه آمده بود. اخترشماران گفته بودند اگر پهلوانی از نسل سام بدان‌جا بیاید، می‌تواند گرند آن دیو را از آنان دور سازد. برهمنی افسونگر فرامرز را برای انجام این کار، بدان‌جا آورده بود. فرامرز به یاری تسلیم می‌شتابد و به غار دیو می‌رود. فرامرز کشتن مضراب را در خواب از آیین جوانمردی نمی‌بیند و او را بیدار می‌کند و در نبرد با دیو، آن را از پای درمی‌آورد. او پس از ازدواج با دختر تسلیم، سوار بر کشتی به ایران می‌آید؛ اما در میان راه کشتن‌اش غرق می‌شود و به دریند خرم‌آباد می‌رسد. در این‌جا داستان فرامرز قطع می‌شود و از رستم سخن به‌میان می‌آید.

_RSTM پس از رسیدن به بارگاه انکیس‌شاه و استراحت طولانی به نبرد ابليس می‌رود. در میانه راه به‌دلیل غفلت رستم، ابليس رخش را می‌رباید و آن را در ته چاهی در دزی میان دریا حبس می‌کند. رستم به جست‌وجوی رخش می‌پردازد تا اینکه به دریایی ژرفی می‌رسد. در ساحل دریا با ابليس دیو روبه‌رو می‌شود و پس از نبرد او را به بند می‌کشد؛ اما ابليس با نیرنگی که به کار می‌برد از دست رستم رها می‌شود.

رستم با لطف الهی به دژ می‌رود و رخش را نجات می‌دهد؛ اما با غفلت دیگری که می‌کند دوباره ابليس رخش را می‌رباید و به دریا می‌اندازد و خود از چشم رستم دور می‌شود. تهمتن هم بهناچار به سوی انکیس باز می‌گردد. در دنباله داستان، ابليس دیو به غارتگری خاورزمین می‌پردازد؛ اما رستم از راه می‌رسد و این‌بار در نبرد با او پیروز می‌شود و آن پتیاره را به بند می‌کشد.

رخش پس از غرق شدن خود را به مرغزاری در جزیره خرمآباد می‌رساند و در آنجا به دست فرامرز می‌افتد. سرانجام طی حوادثی که رخ می‌دهد، رستم و فرامرز یکدیگر را می‌بینند و تصمیم به بازگشت می‌گیرند. رستم ابليس دیو را رهاورد سفر خود به ایران می‌آورد.

روایات اخیر در کهن‌ترین طومار شاهنامه، بدین شرح آمده است:

رفتن رستم برای رهایی پاس (طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱؛ ۷۹۴)، ناکامی در نبرد با اژدهایی که به دست امام علی^(۴) کشته خواهد شد (همان، ۷۹۴ - ۷۹۵)؛ نبرد با پسر نهنگال دیو در کنار دریا (همان، ۷۹۵)؛ رفتن رستم به شهر خاور و شکایت کردن پادشاه آنجا از ابليس و نبرد رستم با آن پتیاره و به دریافکنند رخش و رستم (همان، ۷۹۶)؛ تازش ابليس به خاور و گریختن شاه و یاری خواستن از عابد (همان، ۷۹۶)؛ افسونگری عابد و آوردن فرامرز را از میدان نبرد هزبربلا (همان، ۷۹۶)؛ نبرد فرامرز با ابليس و غلبه بر او و در نهایت گریختن آن پتیاره (همان، ۷۹۷ - ۷۹۸)؛ رفتن فرامرز به بندر خرمیه و دیدن شاه آنجا (همان، ۷۹۸)؛ بازگشت دوباره رستم به شهر خاور (همان، ۷۹۶)؛ افتادن رخش در شهر خرمیه و رسیدن به دست فرامرز (همان، ۷۹۸)؛ رفتن باج‌گیر، شاه خاور، به خرمیه و کشته شدن او به دست فرامرز (همان، ۷۹۶)؛ رفتن رستم به خرمیه و نبرد با فرامرز و شناختن فرزند (همان، ۷۹۹)؛ رفتن رستم به غار ابليس و بیدار کردن آن پتیاره و کشتن او (همان، ۷۹۹)؛ رفتن رستم و فرامرز به زعفرانیه، نبرد با دیو نگهبان پاس، رهانیدن آن پهلوان و بازگشت به ایران (همان، ۷۹۹).

اگرچه ساختار روایت طومار نقالی شاهنامه با روایت شهربارنامه برابر و همسان است؛ اما چند تفاوت عمده با آن دارد که چنین است:

الف) وقوع حوادث طومار نقالی در دوران پادشاهی کی خسرو و در شهریارنامه در دوره پادشاهی لهراسب است. بهنظر می‌رسد بهدلیل آنکه نقایان، بیشتر روایات متأخر را به دوره کی خسرو نسبت داده‌اند، این بار نیز روایات‌های شهریارنامه را به پهلوانان دیگر عصر کی خسرو نسبت داده و بخش‌های دیگر آن را حذف کرده‌اند.

ب) برپایه طومار نقالی، انگیزه اصلی رستم از رفتن به خاور، رهایی پاس و در شهریارنامه کشنن ابلیس است. آشکار است که زیربنای روایت شهریارنامه پهلوانی‌تر است.

ج) در روایت شهریارنامه، از نبرد رستم با پسر نهنگال دیو در کنار دریا، نشانی نیست، بلکه رستم در کنار دریا، با ابلیس نبرد و او را گرفتار می‌کند. ظاهرآ راوی طومار، روایت شهریارنامه را در ذهن داشته؛ اما باشتابه این نبرد را به پسر نهنگال دیو نسبت داده است.

د) در شهریارنامه انگیزه ربودن فرامرز، نبرد با مضراب دیو است؛ اما در طومار نقالی، از مضراب دیو نشانی نیست، بلکه نبرد با ابلیس دیو، هدف این کار است. در طومار نقالی، سخن از نبرد فرامرز با ابلیس دیو بهمیان آمده و چنین روایت شده است که آن پتیاره در فرصتی مناسب، از دست فرامرز گریزان می‌شود، حال آنکه در شهریارنامه، فرامرز هیچ‌گاه با ابلیس دیو روبرو نمی‌شود، بلکه رستم است که آن دیو را به بند می‌کشد؛ اما دیو رستم را فریب می‌دهد و گریزان می‌شود. در اینجا راوی طومار نقالی، دو روایت از شهریارنامه را در ذهن داشته و آن دو را با هم تلفیق کرده و روایت جدیدی ساخته است.

ه) در طومار نقالی، صحنه نبرد رستم با ابلیس دیو، همانند صحنه نبرد فرامرز با مضراب دیو است، با این تفاوت که پس از کشته شدن آن دیو، از ازدواج قهرمان داستان با دختر پادشاه آن سرزمین - که یکی از بن‌مایه‌های اساطیری است - نشانی نیست. چنان‌که ملاحظه می‌شود در اینجا نیز راوی طومار نقالی، روایت مربوط به فرامرز را به رستم نسبت داده است.

و) برپایه روایت طومار نقالی شاهنامه، ابلیس دیو به دست رستم کشته می‌شود؛ اما در شهریارنامه رستم پس از پیروزی بر ابلیس دیو، آن پتیاره را به بند می‌کشد و به ایران می‌آورد و چندی بعد، زال او را به بارگاه سلیمان می‌برد.

۴-۲. شورش سرخه دیو و جنگ‌های ایران و مازندران

بنابر روایت شهریارنامه، پس از آشتی شهریار با خاندانش، به لهراسب خبر شورش سرخه دیو، پسر شبرنگ، و پیوستنش به اردوان، شاه مازندران را می‌دهند. شهریار داوطلب رفتن به نبرد سرخه می‌شود و با خود فیروز و اردشیر را می‌برد. پیش‌تر جاماسب پیش‌بینی کرده بود که کشنده سرخه دیو شهریار است. در نبرد آغازین، فیروز گرفتار می‌شود؛ اما ایرانیان پیروزی‌هایی به دست می‌آورند. مادر سرخه خبر کشته‌شدن شبرنگ دیو به دست بربزو را به پسر می‌دهد و او را به کین‌خواهی ترغیب می‌کند. همچنین نشان غاری را که گرز دیو سپید در آن قرار داشت، به او می‌دهد. در دنباله داستان، شهریار و شبرنگ با هم درگیر می‌شوند و شهریار زخمی کاری بر می‌دارد. ایرانیان گمان می‌کنند شهریار کشته شده است و همگی داغدار می‌شوند.

سپاه ایران به فرماندهی رستم برای کین‌خواهی ره‌سپار مازندران می‌شود. پیش‌تر اردوان به سپاه خود فرمان داده بود تا پل آمل را ویران کنند و مانع ورود ایرانیان شوند. سپاه ایران شروع به ساختن پل می‌کند؛ اما طی حوادثی که روی می‌دهد زال و فرامرز هر دو در رودخانه می‌افتنند. پس از چندی، شهریار، زال و فرامرز هر سه از مرگ رهایی می‌یابند و خود را به سپاه ایران می‌رسانند و در نبردهایی که روی می‌دهد مازندرانیان شکست می‌خورند و اردوان ناگزیر از جادوگری آذرشنجنام کمک می‌خواهد. هنگامی که شهریار در حال نبرد با سرخه است، آذرشنج به دودی تبدیل می‌شود و چشم شهریار را کور و او را از میدان دور می‌کند. سپس جادو برف شدیدی بر سر سپاه ایران فرمی‌بارد و ایرانیان شکست می‌خورند و لهراسب گرفتار می‌شود. رستم نامه‌ای به اردوان می‌نویسد و از او می‌خواهد تسليم شود؛ اما اردوان به او پاسخ درشتی می‌دهد و از ارجاسب هم می‌خواهد به ایران حمله‌ور شود. شب‌هنگام جادو خود را به گرازی تبدیل می‌کند و به سپاه رستم حمله‌ور می‌شود. رستم به تعقیب او می‌پردازد و جادو

گریزان خود را به غاری می‌اندازد که گرز دیوسپید در آنجا بود. رستم جادو را شکست می‌دهد و در لحظه مرگ از او می‌شنود که خونش درمانگر چشم نایینای شهریار است؛ رستم نیز سر جادو را از تن جدا می‌کند. در دنباله داستان اردوان به دست رستم کشته می‌شود و فرزندش را بر تخت مازندران می‌نشاند. پس از آن، سپاه ایران با شنیدن خبر تازش ارجاسب، به ایران بازمی‌گردد؛ اما شهریار در مازندران می‌ماند. سرانجام ارجاسب شکست می‌خورد و شهریار هم به طور ناگهانی سرخه را می‌بیند و او را به بند می‌کشد.

خلاصه این بخش از شهریارنامه، در کهن‌ترین طومار شاهنامه چنین است:

آمدن اولاد و آوردن خبر شورش سخره، پسر ارزنگ‌سالار (طومارتالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۸۰۴)؛ داوطلب شدن توربن جهانگیر برای نبرد با سخره و رفتن با اردشیر و فرامرز (همان، ۸۰۴)؛ پیشگویی سیمغ از پیروزی توربن جهانگیر (همان، ۸۰۴)؛ شکست تور از سرخه و گریختن او و گرفتاری اردشیر (همان، ۸۰۷)؛ بردن کشتی‌ها و غرق شدن فرامرز، جهان‌بخش، زال و رسیدن به رودخانه (همان، ۸۰۸)؛ رسیدن پهلوانان و صف‌آرایی دو سپاه (همان، ۸۰۸)؛ نبرد تور و تیمور (همان، ۸۰۸)؛ پیاشدن پهلوانان و صف‌آرایی دو سپاه (همان، ۸۰۸)؛ سخره و زخم خوردن تور و کشته شدن دیو (همان، ۸۰۸-۸۰۹)؛ آمدن آژرشم جادو، مادر سخره، و سرگردان شدن رستم در جنگل (همان، ۸۰۹)؛ بارش برف بر ایرانیان و گرفتار شدن کی خسرو و پهلوانان (همان، ۸۰۹)؛ رهایی تیمور و جهان‌بخش از آب و نبرد با باج‌گیران اردوان و درنهایت گرفتار شدن آن دو (همان، ۸۰۹-۸۱۰)؛ پیکر گردانی آژرشم جادو به گراز و کشته شدن او به دست تهمتن (همان، ۸۱۰)؛ کشته شدن اردوان به دست رستم و رهایی کی خسرو و پهلوانان (همان، ۸۱۰)؛ تازش افراسیاب به ایران و در نهایت شکست خوردن او (همان، ۸۱۱).

اگرچه ساختار دو روایت منظوم و منتشر یکسان است؛ اما در مواردی چند اختلاف

دارند:

(الف) در شهریارنامه، سخره، فرزند شبرنگ و در روایت طومارتالی، فرزند ارزنگ دیو است. به نظر می‌رسد روایت نقائی ساختگی است و راوی به دلیل آنکه با

داستان‌های شبرنگ آشنایی نداشته است، سخره را فرزند ارزنگ خوانده؛ زیرا این دیو، در ذهن مردم شناخته‌تر بوده است.

(ب) در شهریارنامه، شهریار داوطلب نبرد با سرخه می‌شود و فیروز طوس و اردشیر را همراه خود می‌برد؛ اما در روایت طومار، توربن جهانگیر داوطلب می‌شود و همراهانش اردشیر و فرامرز هستند. بدیهی است چهره شهریار برای روای طومار ناشناخته بوده؛ بنابراین قهرمان داستان خود را توربن جهانگیر - که یکی از شخصیت‌های نوظهور بیشتر طومارهای نقالی است - معرفی کرده است. فیروز نیز برای او ناشناخته بود و به جای او از فرامرز نام برده، حال آنکه در دنباله داستان، از کمین فرامرز در برابر رستم یک‌دست سخن رفته است و از رفتن او به مازندران نشانی نیست؛ بنابراین روایت شهریارنامه منطقی‌تر به نظر می‌رسد.

(ج) در شهریارنامه، جاماسب شکست سخره را به دست شهریار پیش‌بینی می‌کند؛ اما در روایت طومار نقالی، سیمرغ این نقش را بر عهده دارد. دلیل این مسئله آن است که وقوع روایت در دوره کی خسروست و از آنجا که بر پایه متون کهن و از جمله شاهنامه، نخستین حضور جاماسب در سیر داستان‌های حماسی، دوره پادشاهی لهراسب است، در روایت طومار نقالی به ناچار این پیشگویی را به سیمرغ نسبت داده‌اند.

(د) در شهریارنامه مادر سخره است که او را به کین خواهی از خون پدرش شبرنگ برمی‌انگیزد و از گرز دیوسپید یاد می‌کند که باید آن را به دست آورد؛ اما در روایت طومار نقالی، نه تنها از مادر سرخه نشانی نیست، بلکه بن‌مایه اساطیری زیناوندشدن قهرمان با سلاح نیاکان هم فراموش شده است.

(ه) در روایت طومار نقالی، پهلوانان نوظهور دیگری مانند تیمور و جهان‌بخش حضور دارند، حال آنکه در شهریارنامه، نشانی از آنان نیست. شاید دلیل آن این است که زمان پیدایش روایت این منظومه، چندی پیش از ورود این پهلوانان نوظهور در داستان‌های پهلوانی ایران بوده است.

(و) چند اختلاف دیگر هم در دو روایت هست: در شهریارنامه، شهریار زخمی کاری برمی‌دارد و برای مدتی غایب می‌شود؛ اما در روایت طومار نقالی، نشانی از این حادثه نیست. در شهریارنامه به امر اردوان، پل رودخانه را می‌شکنند؛ اما در طومار نقالی سخن

از بردن کشتی‌های ایرانیان است. در *شهریارنامه*، شهریار به دست اژنگ جادو کور و در اواخر داستان، با خون سر او بینا می‌شود؛ اما در روایت نقالی، از این پیشامد نشانی نیست. در *شهریارنامه* ارجاسب به ترغیب اردوان به ایران می‌تازد؛ اما در روایت طومار نقالی افراسیاب به محض آنکه خبر گرفتاری کی خسرو را می‌شنود، به ایران حمله‌ور می‌شود. در *شهریارنامه* گرفتاری سخنه به دست شهریار، در پایان داستان روی می‌دهد و شهریار او را با خود به ایران می‌آورد؛ اما برپایه روایت طومار نقالی، سخنه پیش از مرگ اردوان و آزرشم‌جادو و به دست توربن‌جهانگیر کشته می‌شود.

۴-۳. رفتن زال به نزد سلیمان پیامبر

برپایه *شهریارنامه*، پس از پیوستن شهریار به سپاه ایران، فرستاده‌ای از سوی سلیمان به بارگاه لهراسب می‌آید و با تهدید از او نفایسی مانند تخت گوهرین کی خسرو، درفش کاویانی و چهار کنیز ماهروی کی خسرو طلب می‌کند.

با پیشنهاد زال، لهراسب صبر می‌کند تا از نبرد سرخه فارغ شوند، سپس زال به نمایندگی از ایرانیان خود به بارگاه سلیمان می‌رود تا مسئله را فیصله دهد. پس از سرکوبی شورش مازندران، زال ابلیس‌دیو و سرخه را به همراه چهار کنیز ماهروی کی خسرو به درگاه سلیمان می‌برد و در آنجا مورد استقبال قرار می‌گیرد و از آزمون‌های پیامبر خداوند سربلند بیرون می‌آید.

در *طومار نقالی شاهنامه* پس از جنگ‌های کی خسرو و گرفتن انتقام خون پدر از افراسیاب، روایتی از ارتباط ایرانیان با سلیمان نی آمده است که چکیده‌وار چنین است: آمدن پیک سلیمان و فراخواندن کی خسرو به دین خدا (*طومار نقالی شاهنامه*، ۱۳۹۱؛ ۸۲۶)؛ رفتن رستم به نزد سلیمان و نبرد با عفریت‌دیو و کشتن آن (همان، ۸۲۷)؛ دین آوری رستم و بازگشت به ایران و بیان آن حوادث (همان، ۸۲۸)؛ دین ناپذیری کی خسرو و مغورشدن او و آمدن زرین‌کمرشاه فرستاده دیگر سلیمان (همان، ۸۲۸)؛ بی‌احترامی کی خسرو به پیک سلیمان و فرستادن گیو به دربار او و قهر کردن پیامبر (همان، ۸۲۸)؛ بردن گیو نامه سلیمان را به سیستان و رفتن دوباره رستم به دربار سلیمان و نشاندادن

هنرنمایی‌های خود (همان، ۸۲۹-۸۳۱)؛ نبرد سلیمان و کی خسرو و گرفتارشدن شاه ایران و بهدار آویخته‌شدن او (همان، ۸۳۲).

از آنجا که آن بخش از روایت شهربارنامه درباره چگونگی رفتن زال به دربار سلیمان و فرجام آن دیدار، به طور کامل به دست ما نرسیده است، نمی‌توان روایت طومار نقالی را بازتابی از روایت شهربارنامه دانست؛ اما بهدلیل آنکه جایگاه این روایت در طومار نقالی، اندکی پس از دو روایت مسلم از شهربارنامه است، شاید بازتابی از داستان رفتن زال به دربار سلیمان- که در شهربارنامه است- در روایت طومار نقالی هم آمده باشد. ذکر چند نکته بی‌فایده نیست:

(الف) درباره تأثیر روایات سلیمان بر ادب فارسی، پژوهش‌های بسیاری شده است و برخی پژوهشگران به بررسی آن پرداخته‌اند (ر.ک: داوری، ۱۳۹۱: ۴۸-۲۴) و در متون ادب فارسی ویژگی‌های برجسته‌ای به سلیمان^(۴) مانند پادشاهی و اقتدار، خردمند، داشتن وزیر خردمند، و تسلط او بر جن و انس، نسبت داده‌اند (رک: صحرايي، ۱۳۸۷: ۱۳۹). همزمانی پادشاهی سلیمان و کی خسرو نیز نکته دیگری است که در شماری متون تاریخی آمده است و برپایه برخی روایات، سخن از گریختن کی خسرو از پیش روی سپاه سلیمان آمده است (rst-namه، ۱۳۸۷: مقدمه، سی‌وپنج و سی‌وشش). این نکته که در طومار نقالی گفته شده کی خسرو به فرمان سلیمان به دار آویخته می‌شود، در حدود بررسی‌های نگارنده، در جای دیگری نیامده است و احتمالاً این روایت را از برخی منابع تاریخی متأخر (رک: همان: پاورقی، سی‌وشش) گرفته‌اند.

(ب) چند روایت از ارتباط رستم و سلیمان در برخی منظومه‌های متأخر (همان، ۵-۱۷؛ زرین قبانامه، ۱۳۹۳: ۵۴-۴۷) و نیز در روایات عامیانه (انجوي‌شيرازى، ۱۳۶۹: ۱۱۰/۲-۱۲۶، ۱۶۰) آمده است که هسته اصلی این روایات، فراخواندن سلیمان ایرانیان را به دین اسلام است؛ حال آنکه در شهربارنامه، سلیمان از لهراسب نفایسی را طلب می‌کند و در حقیقت از او باج خواهی می‌کند. بازتاب این روایت را تنها در یک روایت نقالی می‌بینیم که برپایه آن، سلیمان فرستادگان خود را برای گرفتن مالیات به دربار کاووس می‌فرستد، با این تفاوت که در پایان این روایت نیز مانند دیگر روایات، سخن از دین‌پذیری رستم به میان آمده است (شـرـنـقـالـیـشـاهـنـامـه، ۱۳۹۴: ۱۴۳).

ج) یک احتمال هست که آمدن زرین کمرشاه فرستاده دیگر سلیمان به ایران - که در طومار نقالی آمده است - بازتابی از داستان زرین قبانامه باشد که بررسی این نکته، در حال حاضر از مجال این گفتار خارج است.

۴-۴. رستم سحرگشای قلعه آمل

مصحح کهن‌ترین طومار شاهنامه، در مقدمه فاضلانه خود بر این کتاب نوشته است: جزو القاب و صفاتی که کی خسرو در خطاب به رستم برای این پهلوان به کار برد، «سحرگشای قلعه آمل» است؛ اما در میان داستان‌های فراوان رستم در متون رسمی و نقالی و عامیانه - در حدود بررسی‌های نگارنده - روایتی نیست که در آن تهمتن، افسون و طلسم دژی را در آمل شکسته و گشوده باشد و اگر این ترکیب ناظر بر هفت‌خان رستم و نبردهای او با دیوان جادوان در مازندران ... نباشد، از اشارات نادر، یگانه و مبهم داستانی است که روایت مفصل آن، فعلًاً معلوم نیست و شاید پس از چاپ سایر طومارها و داستان‌های نقالی به‌دست آید (طومار نقالی شاهنامه، ۹۸: ۱۳۹۱)

به‌نظر می‌رسد انتساب این لقب به رستم، برگرفته از بخش نبرد ایرانیان با سپاه اردوان و سرخه در شهریارنامه باشد، هرچند که در طومار نقالی کی خسرو این لقب را چندی پیش از وقوع این رویداد و در دوران جنگ‌های بزو با ایرانیان، به رستم داده است. برپایه شهریارنامه رستم پس از کشتن اژنگ، به آمل بازمی‌گردد و ناگهان سواری نزد او می‌آید و می‌گوید پس از رفتن او، سخره بر سپاه ایران حمله آورد و شکست سختی به آنان داد. رستم پس از نبرد با سخره و گریزاندن او، فرمان آتش‌زنن قلعه آمل را می‌دهد. سپاه ایران در زیر آن دژ، نقیبی می‌زنند و درون آن را پر از نفت و چوب می‌کنند و آتش می‌زنند.

این روایت از شهریارنامه را در طومار نقالی شاهنامه، با اندکی تفاوت مشاهده می‌کنیم. برپایه روایت این طومار، با افسونی که آزرشم جادو می‌کند دور شهر ساری (در شهریارنامه آمل) را آتش فرامی‌گرد و ایرانیان با دیدن آن، توان پیشروی خود را از دست می‌دهند. شب‌هنگام رستم خود را به آزرشم می‌رساند و او را از بین می‌برد. پس

از کشته شدن جادو، توفانی برمی خیزد و طلس شهر ساری شکسته می شود (طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۸۱۰).

۵-۴. نکته‌ای درباره فرجام زندگی شهریار

برپایه نسخه بانکیپور، سرانجام، شهریار با خیانت فرانک مسموم می شود و جان می سپارد. رستم نیز در کین خواهی از خون نبیره، آن زن چاره جو را از بین می برد (یوسفی، ۱۳۷۳: ۸۰). نگارنده احتمال می دهد روایت منحصر به فردی که درباره پایان زندگی آذربزین در طومار حاضر آمده، بازتابی از روایت مرگ شهریار است. توضیح آنکه درباره پایان زندگی آذربزین، سه روایت در دست است: الف) در بیشتر روایات سخن از مرگ طبیعی اوست: «به هیچ پادشاه اطاعت نکردن تا دنیای فانی را وداع کرده و در دخمه رستم مسکن نمودند» (هفت شکر، ۱۳۷۷: ۵۷۰). در یکی از تاریخ‌های متأخر نیز چنین آمده است: «آذربزین به سیستان رفت بعد از ادراک حلاوت کامرانی، رخت به ریاض جاودانی کشید» (سیستانی، ۱۳۸۹: ۴۵). در یک روایت نیز سخن از نپذیرفتن سپهسالاری هما و رفتن به سیستان شده که به احتمال بسیار به همان مرگ طبیعی از دنیا رفته است (مشکین‌نامه، ۱۳۸۶: ۲۲۳؛ ب) روایتی که برپایه آن آذربزین به همراه زال به باغی می رود و ناپدید می شود (طومار کهن شاهنامه، ۱۳۹۰: ۹۵۹؛ ج) برپایه کهن ترین طومار شاهنامه، همای به آذربزین، تخار و مرزبان زهر می خوراند و آنها را از پای درمی آورد. بانوگشتب با شنیدن خبر مرگ برزین خود را به همای می رساند و با تیغ خود، او را از پای درمی آورد (طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۹۰۷).

چنان که دیده می شود روایت کشته شدن شهریار به دست فرانک و انتقام گرفتن رستم با مسموم شدن برزین به دست همای و کین خواهی بانوگشتب، بسیار به هم نزدیک است: دو قهرمان به دست زنانی که بدخواه آن دو هستند، مسموم می شوند. هردو زن چاره گر، مقام پادشاهی داشته / دارند و در نهایت کین خواه آن قهرمان مقتول، رستم و یا یکی از افراد خاندان وی هستند. ظاهراً روایت منحصر به فرد کشته شدن آذربزین برگرفته از روایت شهریارنامه است و عکس آن ممکن نیست؛ زیرا در منابع کهن تر به ویژه بهمن‌نامه، به این نکته اشاره نشده است، پس این احتمال هست که راوی

طومار، روایت *شهریارنامه* را در ذهن داشته؛ اما آن را مانند دیگر روایت‌های این منظومه، به دیگر قهرمانان نسبت داده است. در گفتنی است داستان کین‌خواهی رستم از فرانک و بانوگشتب از همای، تقليیدی از داستان کشته‌شدن سودابه به دست رستم است.

۵. نتیجه‌گیری

در ادب عامیانه ایران، مجموعه روایاتی که از شهریار، پسر بربزو، آمده اندک و منحصر به چند اشاره کوتاه است، چنان‌که در این چند اشاره کوتاه هم، شهریار نقش مهم و چشمگیری ندارد. در کهن‌ترین طومار *شاهنامه*، چند روایت مفصل از *شهریارنامه* هست، قهرمان این داستان‌ها نیز پهلوانان دیگر خاندان رستم هستند و از شهریار نشانی نیست. به‌نظر می‌رسد داستان‌های پهلوانی شهریار، به‌طور کامل و با قهرمانی مشخص، به دست بیشتر نقالان و راویان نرسیده است و احتمالاً مجموعه آگاهی راویان درباره این پهلوان، منحصر به این نکته بود که بربزو فرزندی شهریارنام داشت، بدون آنکه از کارهایش آگاهی داشته باشد. شمار اندک دست‌نویس‌های *شهریارنامه* و فراموش شدن روایات شهریار در میان توده مردم، این حدس را تقویت می‌کند.

راوی کهن‌ترین طومار *شاهنامه* آنچه را از روایات *شهریارنامه* در ذهن داشته، در جای جای طومار خود وارد کرده و شیوه کار او چنین است که گاهی بخش‌های گوناگون این منظومه را با یکدیگر تلفیق کند و یا اعمال قهرمانی را به قهرمان دیگری نسبت دهد. نکته‌ای که در بررسی و سنجش روایات *شهریارنامه* با روایات این طومار می‌بینیم این است که سیر روایت‌های *شهریارنامه* نسبت به طومار نقالی منطقی‌تر و مفصل‌تر است. یکی از مشخصه‌های روایات طومار اخیر این است که فاقد برخی بن‌مایه‌های اساطیری کهنه است که در *شهریارنامه* آمده است. با توجه به این نکته می‌توان گفت که دوره پیدایش روایات *شهریارنامه*، احتمالاً مدت‌ها پیش از پیدایش روایات این طومار بوده است.

در مجموعه روایاتی که درباره رفتن رستم / زال به نزد سلیمان به دست ما رسیده، دو دلیل برای این کار ذکر شده است: یکی باج‌خواهی سلیمان از ایرانیان، و دوم

فراخواندن ایرانیان به دین خدایی. به احتمال بسیار صورت نخست این دسته روایات، همان باج خواهی و احياناً کشورگشایی‌های سلیمان بوده است که در شهریارنامه و یکی از طومارهای نقایی هم دیده می‌شود؛ اما با گذشت زمان و همراه با گسترش تعصبات مذهبی بهویژه در دوره صفویه، دیگر مردم ایران نمی‌توانستند دو امر ناپسند باج خواهی و کشورگشایی را -که هر دو بیانگر دلستگی به تعلقات دنبیوی است- به سلیمان نسبت دهند؛ بنابراین راویان و داستان‌گزاران، ناگزیر در اصل روایت دست برند و باج خواهی سلیمان را از روایت خود حذف کردند و به جای آن هدف والایی مانند ترویج دین خداوند و جهاد با کافران را به او نسبت دادند و این چنین روایات کردند که آن دسته از ایرانیان که دین پیامبر را پذیرفتند، رستگار شدند و آن کسانی که از پذیرش دین پیامبر خدا سر باز زدند، مانند کی خسرو بدفرجام شدند.

پی‌نوشت‌ها

1. Rieu
2. AbdulMuqtadir

منابع

- آتشین‌جان، بابک (۱۳۷۸). «شهریارنامه». *دانشنامه ادب فارسی*. ج. ۳. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۸). *متون منظوم پهلوانی*. تهران: سمت.
- اته، هرمان (۲۵۳۶). *تاریخ ادبیات فارسی*. ترجمه رضازاده شفق. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اکبری مفاخر، آرش (۱۳۹۵). «رسنم و ابلیس دیو». *دانشنامه فرهنگ مردم ایران*. ج. ۴. تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- امیدسالار، محمود (۱۳۹۶). «باز هم در باب شهریارنامه». *بخارا*. س. ۱۹. ش. ۱۱۸. صص ۱-۱۶.
- ———— (۱۳۸۱). «بیان ادبی و بیان عامیانه در حماسه‌های فارسی».
- جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- ———— (۱۳۹۱). «شهریارنامه». *دانشنامه زبان و ادب فارسی*. ج. ۴. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

- انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم (۱۳۶۹). *فردوسی‌نامه*. ۳ ج. تهران: علمی.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۹۵). «نکته‌ای درباره شهربیارنامه». *بخارا*. س ۱۹. ش ۱۱۶. صص ۲۲-۲۴.
- خانلری، زهرا (۱۳۴۸). *فرهنگ ادبیات فارسی*. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- داوری، پریسا (۱۳۹۱). «تأثیر روایت قرآن از داستان حضرت سلیمان^(ع) در ادب فارسی».
نقد و ادبیات تطبیقی. س ۲. ش ۵. صص ۲۲-۵۲.
- رزمجو، حسین (۱۳۸۱). *قلمرو ادبیات حماسی ایران*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رستم‌نامه (۱۳۸۷). به کوشش سجاد آیدنلو. تهران: میراث مکتوب.
- ریاحی، محمدامین (۱۳۸۷). *فردوسی*. تهران: طرح نو.
- ریپکا، یان (۱۳۸۳). *تاریخ ادبیات ایران*. ترجمه ابوالقاسم سری. تهران: سخن.
- زرین قیبانامه (۱۳۹۳). تصحیح سجاد آیدنلو. تهران: سخن.
- سیستانی، ملکشاه حسین (۱۳۸۹). *احیاء الملوك*. به اهتمام منوچهر ستوده. تهران: علمی و فرهنگی.
- شهریارنامه (۱۳۷۷). به کوشش غلام حسین بیگدلی. تهران: پیک فرهنگ.
- شهریارنامه (بی‌تا). دست‌نویس کتابخانه ملی. ش ۱۷۵۷۸۶۹.
- صحرایی، قاسم (۱۳۸۷). «تصویر سلیمان نبی در کتب آسمانی و مقایسه آن با تصویر سلیمان در ادب فارسی تا قرن هشتم». *بهار ادب*. س ۱. ش ۲. صص ۱۴۱-۱۲۴.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۵۴). *حماسه‌سرایی در ایران*. تهران: امیرکبیر.
- طاهری مبارکه و محمد غلام (۱۳۷۰). «عثمان مختاری، شاعری ناشناخته». *ادبستان*. ش ۱۶. صص ۵۴-۵۵.
- طومار کهن شاهنامه فردوسی (۱۳۹۰). به کوشش جمشید صداقت‌نژاد. تهران: دنیای کتاب.
- طومار نقالی شاهنامه (۱۳۹۱). به کوشش سجاد آیدنلو. تهران: بهنگار.
- عثمان مختاری (۱۳۹۲). *دیوان*. تصحیح جلال همایی. تهران: علمی و فرهنگی.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۴). *شاهنامه*. تصحیح جلال خالقی مطلق. تهران: سخن.
- *مجمل التواریخ و القصص* (۱۳۸۳). تصحیح محمد تقی بهار. تهران: دنیای کتاب.

- مختاری (بی‌تا). *شهریارنامه*. تصحیح رضا غفوری. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار (زیر چاپ).
- ----- (بی‌تا). *شهریارنامه*. دستنویس کتابخانه بریتانیا. ش Add.24095
- مشکین‌نامه: طومار حسین بابامشکین (۱۳۸۶). به‌اهتمام داود فتح‌علی بیگی. تهران: نمایشن.
- مصاحب، غلام‌حسین (۱۳۸۱). *دائرة المعارف فارسی*. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- مول، ژول (۱۳۴۵). *دیباچه شاهنامه*. ترجمه جهانگیر افکاری. تهران: سازمان کتاب‌های جیبی.
- نشر نقالی شاهنامه (۱۳۹۴). تصحیح رضا غفوری. شیراز: سیوند.
- نظامی عروضی (۱۳۷۴). *چهارمقاله*. تصحیح محمد قزوینی. تهران: جامی.
- نولدک، تنوور (۱۳۸۴). *حماسه ملی ایران*. ترجمه بزرگ علوی. تهران: نگاه.
- هرندي اصفهاني، حمزه بن محمد خان (۱۳۹۵). *دیباچه پنجم شاهنامه*. تصحیح محمد جعفر یاحقی و محمد حسینی وردنجانی. تهران: سخن.
- هفت‌لشکر (۱۳۷۷). تصحیح مهران افشاری و مهدی مدائینی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- همایی، جلال (۱۳۶۱). *مختاری‌نامه*. تهران: علمی و فرهنگی.
- یوسفی، غلام‌حسین (۱۳۷۳). *فرخی سیستانی*. تهران: علمی.
- Abdul Muqtadir (1932). *Catalogue of the Persian and Arabic manuscripts of the Oriental Public Library of Bankipore*. Calcutta,
 - De Bllois, Fran ois (1998). "Epics". *Iranica*. ed. Ehsan Yarshater. New York. vol. 8. pp. 474- 477.
 - Rieu Charles (1881). *Catalouge the Persian Manuscripts in the British Museem*. vol. 2. Ludgate hill.

